

A Critical Review on the Article **“Investigation of the Establishment and Decline of Āl-Shomleh** **Local Government (550-591 AH) in Seljuk Khuzestan”**

Mohsen Rahmati*

Abstract

This study critically examines the article “Investigation of the Establishment and Decline of Āl-Shomleh Local Government (550-591 AH) In Seljuk Khuzestan” from both positive and negative perspectives. By adopting the title of “Atabak” or “Great Atabak”, the dynasty of Shumleh established a local government in important and strategic areas of west and southwestern Iran (between the territories of the Seljuq sultans and the Abbasid caliphate). It is of special importance to know this less famous dynasty. The article under review, which was introduced as the first independent research work, was a kind of the beginning of a new trend in research in this field. The findings of this research show that one of the advantages of the article under review is the importance of the subject and the effort to process the matter differently, but one can also see some formal and methodological shortcomings such as incorrect references, inconsistencies in title and content, inattention to the background of the research, neglect of some main sources, inattention to the criticism and validation of traditions, use of definitive and absolute propositions, be weak in arguments and inferences, and have errors in identifying the members of the Shumleh family.

Keywords: Local Governments, Shumleh Family, Atabak Shumleh, Khuzestan, Criticism.

* Professor of History of Iran, Lorestan University, Khoram Abad, Iran, rahmati.mo@lu.ac.ir

Date received: 03-11-2022, Date of acceptance: 25-01-2023



نقد و بررسی مقاله «بررسی تأسیس و زوال حکومت محلی آل شومله در خوزستان عصر سلجوقی»

محسن رحمتی*

چکیده

نوشتار حاضر کم‌وکیف مقاله «بررسی تأسیس و زوال حکومت محلی آل شومله در خوزستان عصر سلجوقی» را از دو منظر ایجابی و سلبی نقد می‌کند. شناخت خاندان گم‌نام شومله، که با اتخاذ عنوان «اتابک» یا «اتابک معظم» حکومتی محلی در نواحی غرب و جنوب‌غربی ایران (در حد فاصل بین قلمرو سلاطین سلجوقی و خلافت عباسی) تأسیس کرده بودند، اهمیت ویژه دارد. مقاله موردنقد، که به‌عنوان نخستین اثر پژوهشی مستقل معرفی شده است، به‌نوعی سرآغاز جریانی نوین در پژوهش‌های مربوط به این حوزه است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که در مقاله موردنقد، اهمیت موضوع و تلاش برای پردازش متفاوتِ مطلب از نکات ممتاز مقاله است، ولی کاستی‌هایی هم‌چون ارجاعات ناصحیح، ناهماهنگی عنوان و محتوا، بی‌توجهی به پیشینه تحقیق، غفلت از برخی منابع اصلی، بی‌توجهی به نقد و اعتبارسنجی روایات، استفاده از گزاره‌های قطعی و مطلق، ضعف در استدلال‌ها و استنتاجات، خطا در بازشناسی اعضای خاندان شومله، و برخی اغلاط محتوایی نیز در آن قابل مشاهده است.

کلیدواژه‌ها: حکومت‌های محلی، خاندان شومله، اتابک شومله، خوزستان، نقد مقاله.

* استاد تاریخ ایران، عضو هیئت‌علمی دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران، rahmati.mo@lu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۰۵



۱. مقدمه

از دیرباز خاندان‌های حکومت‌گر متنفذ حکومت‌های محلی متعددی در جای‌جای ایران بنیاد گذاشته بودند که طول عمر آن‌ها به نوع تعامل با حکومت مرکزی بستگی داشت. برخی از این خاندان‌های حکومت‌گر محلی هم‌چون اتابکان سلغری فارس، آل مظفر، و جز آن، به واسطه برخی علل و عوامل، شهرت بیش‌تری دارند و برخی دیگر هم‌چون خاندان‌های جستانی، حسنیویه، احمدیلیان، و جز آن در منابع تاریخی کم‌تر مورد توجه قرار گرفته‌اند و اصطلاحاً گم‌نام یا گم‌نام‌اند.

با ضعف سلجوقیان، در نیمه دوم قرن ششم، قدرت سیاسی به‌دست امیران، غلامان، مقطعان، و سرداران نظامی افتاد که با اتکا به تجارب و نیروی نظامی خود و به‌بهبود حمایت از برخی شاهزادگان سلجوقی تحت تربیت خود پایه‌های حکومت محلی را برای خود و خاندان خود گذاشتند. یکی از این مدعیان قدرت امیر شومله بود که از امیران دربار سلطان مسعود سلجوقی (حک ۵۲۹-۵۴۷ق) بود و با استفاده از آشننگی‌های سیاسی پس از مرگ سلطان به لرستان و خوزستان رفت و با تحت‌حمایت‌گرفتن برخی از شاهزادگان سلجوقی بنیان حکومت جدیدی را در آن مناطق گذاشت. او و فرزندان‌ش طی چهل سال حکومت، از طریق مناسبات خصمانه یا دوستانه با دربارهای هم‌جوار، به تقویت پایه حکومت خود پرداختند. سرانجام، در نتیجه اختلافات درون‌خاندانی و هم‌چنین علل مختلف اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی این حکومت محلی منقرض شد. با توجه به کمبود منابع و داده‌های تاریخی درباره این خاندان و وقایع تاریخی حادث‌شده در دوران و قلمرو تحت فرمان آن‌ها، این سلسله کم‌تر شناخته شده و چندان مورد توجه پژوهش‌گران قرار نگرفته است.

برای جبران این کاستی، لیدا مودت و علی بحرانی‌پور و سجاد پاپی‌زاده به پژوهش درباره این خاندان پرداخته و مقاله «بررسی تأسیس و زوال حکومت محلی آل شومله در خوزستان عصر سلجوقی» را در فصل‌نامه تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (سال ۳۱، شماره ۴۹) منتشر کرده‌اند. آن‌ها این مقاله را به‌عنوان نخستین اثر پژوهشی «مستقل» درباره خاندان شومله معرفی کرده‌اند. از این منظر، تلاش نگارندگان قابل ستایش است. هدف مقاله پیش‌رو ارائه پاسخی به این پرسش است که نگارندگان مقاله مزبور پیدایش، تداوم، و زوال این سلسله را چگونه مطالعه کرده و تا چه اندازه در تبیین دقیق و درست موضوع توفیق یافته‌اند؟ مطالعه متن مقاله و تعمق در مندرجات آن برخی پرسش‌ها و کاستی‌ها را فراروی خواننده می‌گذارد که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود.

۲. کاستی‌های شکلی و روشی

تدوین و نگارش مقاله علمی مستلزم رعایت اصول و روش تحقیق علمی است، اما نگارندگان مقاله مورد بحث در برخی موارد از اسلوب‌های پذیرفته‌شده عدول یا غفلت کرده‌اند. این موارد را شاید بتوان با اندکی تسامح چنین دسته‌بندی کرد:

۱.۲ ناهم‌خوانی عنوان و محتوا

در یک پژوهش علمی محقق با تبیین مسئله و ذکر پرسش (یا پرسش‌ها) حدود و ثغور بحث خود را تعیین می‌کند. نویسندگان مقاله نیز به این روش عمل کرده و هدف خود را بررسی مسائل مربوط به تأسیس و زوال آل شومله ذکر کرده‌اند، اما مطالعه متن مقاله نشان می‌دهد که نویسندگان از عنوان، سؤال، و موضوع پژوهش فاصله گرفته‌اند. در این مقاله حجم نسبتاً وسیعی (حدود ۳ صفحه ۱۵۶-۱۵۸) (=اندکی کم‌تر از ۲۰ درصد از متن اصلی مقاله) به شرح مفصل وضعیت خوزستان بعد از سقوط آل شومله تخصیص یافته است. این درحالی است که این قضیه با عنوان، مسئله، سؤالات، و موضوع مقاله ربطی ندارد و خود می‌تواند موضوع پژوهش مستقل دیگری باشد. از طرف دیگر، تعیین محدوده قلمرو آل شومله در این مقاله مسکوت گذاشته شده است. علاوه بر آن، نگارندگان با پیوند برقرار کردن بین شومله و افشارها، حضور افشارها در خوزستان را به‌عنوان یکی از دلایل و عوامل دوگانه ایجاد حکومت بنی شومله دانسته‌اند (ص ۱۴۹). با توجه به این امر لازم بود که درباره ایل افشار، زمان، و نحوه ورود آن‌ها به خوزستان به شکل بسنده بحث کنند، ولی از این امر غفلت ورزیده و فقط در پاورقی (طبیعتاً به‌عنوان یک بحث فرعی) به نقل چند سطر از قول نادر بیات درباره ماهیت و مهاجرت افشارها به ایران، عراق، و آناتولی (و البته نه خوزستان) بسنده کرده‌اند (ص ۱۴۸، پاورقی ۳). این امر نوعی ناهماهنگی بین عنوان و محتوای مقاله ایجاد کرده است.

۲.۲ بی‌توجهی به پیشینه تحقیق

یکی از مراحل اساسی پژوهش یافتن سابقه تحقیق است تا محقق، ضمن بهره‌مندی از نظرهای صائب محققان قبل از خود، از دوباره‌کاری پرهیز و مطالبی جدید را به خواننده ارائه کند. مقاله مورد نقد در این زمینه کاستی‌هایی دارد. برخلاف قاعده علمی، نگارندگان پرونده پیشینه تحقیق را با صدور حکم مطلق و کلی، که «تاکنون هیچ پژوهش مستقلی درباره این سلسله محلی و

کم‌دوام صورت نگرفته است» (ص ۱۴۶)، بسته‌اند. درست است که پژوهش «مستقل» درباره این خاندان نوشته نشده است، ولی در آثار پژوهشی متعددی، به تناسب موضوع، مطالب فراوانی درباره این خاندان آمده است که توجه بدان‌ها برای محقق این عرصه ضرورت تام دارد. از جمله، احمد کسروی وقایع سیاسی مرتبط با مؤسس این خاندان را به تفصیل واکاوی و بررسی کرده است (کسروی ۱۳۰۶: ۵۹۶-۵۹۹). هم‌چنین، فاروق سومر صفحاتی را به توصیف و تبیین تاریخ سیاسی این دودمان و معرفی امیران آن سلسله اختصاص داده و نسب‌نامه این خاندان را ترسیم کرده است که در برخی موارد بر نسب‌نامه مندرج در مقاله موردنقد برتری دارد (Sümer 1999: 256-260). افزون‌براین، باسورث در شرحی مختصر و مفید خطوط کلی اقدامات سیاسی و نظامی شومله و فرزندش را آورده است (Bosworth 1968: 171-172, 182). فؤاد کوپرولو نیز در مدخل «افشار» در *دایرةالمعارف اسلام* مختصری درباره حکومت حسام‌الدین شومله و فرزندش غرس (= عز)‌الدین آورده است (Fuad Köprülü 1986: vol. 1, 239-241). ضیاء موسی اوغلو نیز در جای‌جای کتاب خود به روابط شومله و فرزندانش (امیران و سوسیان) با اتابکان ایلدگری و دستگاه خلافت پرداخته است (موسى اوغلو ۱۳۸۳: ۴۰، ۵۴، ۷۲-۷۴). هم‌چنین، عباس زریاب خویی مطالب ارزش‌مندی درباره شرف‌الدین امیران و روابط او با اتابکان ایلدگری نوشته است (زریاب خویی ۱۳۶۲: ۶۱۳-۶۱۷). برخی محققان دیگر نیز در تحقیقات خود به اختصار به نقل مطالب یا برخی اظهارنظرها درباره خاندان شومله پرداخته‌اند (صدقی ۱۳۸۸: ۶۶؛ خیراندیش ۱۳۸۱: ۹۲؛ رحمتی ۱۳۹۷: ۱۲۲-۱۲۳). در ضمن، برخی مسکوکات حسام‌الدین شومله و شرف‌الدین امیران با شرح کامل تاریخ سیاسی و حکومتشان چاپ شده است (Akopyan and Mosanef 2009: 5-7; Akopyan and Mosanef 2010: 23). البته هنوز هم ممکن است با جست‌وجوی بیش‌تر مواردی افزون‌تر از این هم یافت شود، ولی نویسندگان مقاله اشاره‌ای به این موارد ندارند.

۳،۲ غفلت از منابع و بی‌توجهی به نقد آن‌ها

انتظار می‌رود تألیف مقاله پژوهشی با بهره‌گیری از همه منابع اصلی مربوط به موضوع و نقد و اعتبارسنجی روایات صورت گیرد، اما در مقاله موردنقد بی‌توجهی به منابع و نقد آن‌ها مشهود است. این قضیه از چند جنبه قابل بررسی است:

اول این‌که از برخی منابع اصلی موضوع نظیر *تاریخ الوزراء* ابورجاء قمی، *مجمع الآداب فی معجم الاقناب* ابن فوطی، *الجامع المختصر* ابن ساعی، *مرآةالزمان* سبط ابن جوزی، و *تاریخ*

وصاف شریف‌الدین عبدالله شیرازی هیچ استفاده‌ای نشده است. احمدبن لطف‌الله منجم‌باشی نیز با نقل اخبار مورخان متقدم شرح کاملی درباره‌ی خاندان شومله آورده است که اگرچه مطلب جدید ندارد، از نظر ارائه‌ی مطالب به صورت منسجم و یک‌پارچه حائز اهمیت است.^۲ هم‌چنین، المضاف الی بدایع الازمان برای آگاهی درباره‌ی این خاندان داده‌های مفیدی به دست می‌دهد.

دوم این‌که از داده‌های برخی متون دیگر نیز، که ظاهراً استفاده کرده، استفاده‌ی لازم صورت نگرفته و به یک یا دو ارجاع سطحی و کم‌اهمیت اکتفا شده است. برای مثال، می‌توان به راحة الصدور راوندی اشاره کرد که یکی از منابع مهم برای آگاهی درباره‌ی خاندان شومله و خوزستان در اواخر قرن ششم هجری است. نگارندگان مقاله فقط یک‌بار (ص ۱۵۶) در شرح نزاع خوارزمشاهیان و خلافت عباسی (که خارج از موضوع اصلی مقاله است) از آن استفاده کرده‌اند. حمدالله مستوفی نیز داده‌های منحصر به فردی درباره‌ی شومله دارد (مستوفی ۱۳۶۴: ۵۵۱)، ولی نگارندگان فقط درباره‌ی سرنوشت خوزستان بعد از خاندان شومله و حتی بعد از خلافت (که باز هم موضوع اصلی مقاله نیست) به آن ارجاع داده و آن را در شمار منابع خود قرار داده‌اند، ولی در قبال داده‌های او درباره‌ی شومله بی‌اعتنا هستند.

سوم این‌که به تقدم و تأخر منابع تاریخی بی‌توجهی یا کم‌توجهی شده است. نویسندگان محترم در موارد زیادی به جای منابع اصلی به منابع متأخر ارجاع داده‌اند که چند قرن بعد و با استفاده از منابع قدیمی‌تر نوشته شده‌اند. از جمله می‌توان به داده‌های مربوط به مهاجرت افشارها به سرکردگی یعقوب‌بن ارسلان افشاری اشاره کرد که نخستین‌بار وصاف‌الحضرة (تألیف در حدود ۶۹۷ق) ارائه کرده است (وصاف‌الحضرة ۱۳۳۸: ۱۴۹) و بعد از آن رشیدالدین فضل‌الله و بناکتی، به عنوان دو مورخ هم‌عصر با وصاف، آن را (با اندکی تغییر و تصرف) تکرار کرده‌اند (همدانی ۱۳۸۶: ۳؛ بناکتی ۱۳۴۸: ۲۳۲). فسایی نیز این مطالب را از قول میرخواند نقل می‌کند (فسایی ۱۳۸۲: ج ۱، ۲۴۶، ۲۴۹)، اما نویسندگان این مقاله این مطلب را با نقل از کتاب فسایی (تألیف در حدود ۱۳۱۰ق) ذکر کرده‌اند.

گزارش ارتباط بین حسام‌الدین شومله با اتابکان لر کوچک نخستین‌بار در کتاب مستوفی (تألیف ۷۳۰ق) آمده و بدلیسی (تألیف سال ۱۰۰۵ق)، به عنوان یک مورخ متأخر، فقط همان گزارش مستوفی را عیناً تکرار می‌کند، ولی نویسندگان مقاله به بدلیسی اشاره کرده و گفته‌های مستوفی را نادیده گرفته‌اند. هم‌چنین، مطالبی را از قول تتوی، به عنوان مورخ متأخر، نقل کرده (ص ۱۴۹)، در حالی‌که این مورخ گزارش خود را از نیشابوری گرفته است

(نیشابوری ۱۳۳۲: ۶۷). هم‌چنین، اندک مطالب خود راجع به افشارها و مهاجرتشان به ایران را بدون توجه به وصاف‌الحضرة از نادر بیات نقل کرده‌اند.

چهارم این‌که غفلت نویسندگان از نقد منبع اعتبارسنجی روایات و نقد گزارش‌هاست. نویسندگان برای جبران اختصار پیشینه به بحث درباره منابع موضوع روی آورده‌اند (ص ۱۴۶) و فقط از صدرالدین حسینی (با شش ارجاع) و ذهبی (با چهار ارجاع)، به‌عنوان منابع شاخص، نام برده‌اند. نگاهی به ارجاعات مقاله نشان می‌دهد که از ۱۳۵ مورد کل ارجاعات متن، ۳۸ مورد آن (یعنی قریب به ۳۰ درصد ارجاعات) به ابن‌اثیر است و بعد از آن نیز جوینی با ده و مقدسی با نه ارجاع پربسامدترین منابع هستند، ولی نویسندگان ذهبی را (با فقط چهار ارجاع) جزء منابع شاخص این موضوع ثبت کرده‌اند. این امر گویای بی‌توجهی آن‌ها به نقد منبع و اعتبارسنجی روایات است. ذهبی (د ۷۴۸ق) با بیش از یک‌قرن و نیم‌فاصله در مقایسه با دوران آل شومله به‌عنوان یک مورخ متأخر محسوب می‌شود که جز رونویسی گزارش منابع قبل از خود کاری انجام نداده و درباره آل شومله نیز جز چند جمله مختصر نیاورده است. البته گزارش ذهبی، در صورتی‌که به‌درستی و با نقادی استفاده شود، حاوی مطالب ارزش‌مندی است، ولی نگارندگان بدون نگاه انتقادی بدان روی آورده‌اند و این امر یعنی اعتماد تام به روایت ذهبی چند اشکال در مقاله ایجاد کرده است که در ادامه بدان پرداخته می‌شود.

پنجم این‌که بی‌دقتی در استفاده از منابع سبب شده است تا برخی ارجاعات ناصحیح در متن بیاید، چنان‌که درباره وضع خوزستان در رقابت بین سلاطین خوارزمشاهی و خلافت عباسی به مقدسی ارجاع داده شده است که شرایط عهد بویه‌یان را منعکس می‌کند و به عهد خوارزمشاهی ربطی ندارد (ص ۱۵۶). *منهاج سراج* نیز، که منبع دیگر آن‌ها در همین فقره است، اطلاعات موردنظر را ندارد و در صفحه موردارجاع مطلبی درباره خوزستان بیان نشده است. دوبار به بناکتی (ص ۱۴۸ و ۱۴۹) و ص ۲۴۵ ارجاع داده و از قول او شومله را یعقوب‌بن ارسلان افشاری تطبیق کرده‌اند. این درحالی است که در صفحه مورد اشاره چنین مطلبی نیست و البته بناکتی یک‌بار در ص ۲۳۲ از ورود یعقوب‌بن ارسلان به خوزستان خبر داده و بار دیگر (ص ۲۳۳) از شمله ترکان (تصحیف‌شده ترکمان) به‌عنوان والی خوزستان یاد کرده است، ولی درباره تطبیق این دو فرد چیزی ندارد. در ارجاع به ذهبی نیز شماره صفحه موردنظر به اشتباه (ج ۴۲، ص ۷۹) درج شده است، درحالی‌که درست آن (ج ۴۲، ص ۷) است. هم‌چنین، درحالی‌که ایشان پنج بار به ترجمه فارسی کتاب *تاریخ دولت آل سلجوق عماد کاتب* ارجاع دادند، به طرزی عجیب، در کنار متن فارسی فقط یک‌بار هم به متن عربی همان کتاب ارجاع می‌دهند و با این ترتیب هر دو متن را در فهرست منابع خود ذکر کرده‌اند.

۴,۲ استفاده از گزاره‌های قطعی، مطلق، و کلی

وقایع تاریخی یک بار برای همیشه اتفاق می‌افتند، لذا در پژوهش تاریخی، نه می‌توان حکم قطعی، کلی، و مطلق صادر کرد و نه می‌توان استنتاج و تحلیل مشروط ارائه داد. مطالعه مقاله موردنقد نشان می‌دهد که نویسندگان به‌کرات این قاعده علمی را نادیده گرفته‌اند. از جمله در پیشینه حکم مطلق و کلی «تاکنون هیچ پژوهش مستقلی درباره این سلسله محلی و کم‌دوام صورت نگرفته است» را صادر کرده‌اند (ص ۱۴۶). این درحالی است که وجود پژوهش‌های متعدد درباره این خاندان (ولو این‌که به این موضوع منحصر و محدود نباشند) ناقض آن است. در جایی دیگر هم پس از نقل دو روایت از ذهبی، با حکم کلی و مطلق، مدعی شده‌اند «به‌جز این دو گزارش در منابع تاریخی هیچ اشاره دیگری به سرنوشت خاندان شمله در بغداد و چگونگی برخورد خلیفه با آنان نشده است» (ص ۱۵۶). درحالی‌که ابن‌ساعی، سبط ابن‌جوزی، و ابن‌فوطی نکات ارزش‌مند و ظریفی را درباره سرنوشت این خاندان در بغداد به دست داده‌اند، این ادعا را نقض کرده‌اند (ابن‌ساعی ۱۹۳۴: ۹۶؛ سبط ابن‌جوزی ۲۰۱۳: ج ۲۱، ۲۳۳؛ ج ۲۲، ۴۰؛ ابن‌فوطی ۱۳۷۴: ج ۱، ۱۴۶، ج ۵، ۲۷۵؛ ابن‌فوطی ۱۴۲۴: ۱۹۱، ۲۱۱). در جای دیگر هم مدعی است که «کسروی نیز بر آن است که اگر گروهی از افشارها در خوزستان زندگی نمی‌کردند، هیچ‌گاه شومله در آن‌جا پناه نمی‌گرفت» (ص ۱۴۸، پاورقی ۳) و این مطلب را در جای دیگر عیناً تکرار کرده است (ص ۱۳۹). صرف‌نظر از ناپسندی تکرار مستقیم یک جمله در یک مقاله پژوهشی، کسروی (۱۳۸۴: ۴۸) چنین جمله‌ای را ندارد. اصولاً چنین گزاره‌های مشروط و نتیجه‌گیری‌های کلی با قید مطلق «هیچ‌گاه» با روش علمی نیز سازگار نیست. به‌گفته مورخان، شومله طی دو مرحله یک‌بار در سال‌های ۵۶۱-۵۶۳ و بار دیگر در سال ۵۶۹ ق با نیروهای خلیفه درگیری داشتند (ابن‌اثیر ۱۳۸۶ ق: ج ۱۱، ۳۲۲-۳۲۳، ۳۲۹، ۴۰۹). نویسندگان مقاله نیز این وقایع را با نقل از ابن‌اثیر آورده‌اند (ص ۱۵۱-۱۵۲)، ولی در ادامه مقاله (ص ۱۵۳) با اشاره به سفارت یوسف دمشقی از طرف خلیفه به‌سوی خوزستان، باز هم با کلی‌گویی مدعی می‌شوند که بعد از این سفارت «شومله دیگر هیچ‌گاه در صدد رویارویی مستقیم با دستگاه خلافت برنیامد و یا فرصت این کار را پیدا نکرد». رجوع به کتاب ابن‌دبیتی نشان می‌دهد که سفارت ناتمام یوسف دمشقی در شوال سال ۵۶۳ انجام شده است (ابن‌دبیتی ۱۴۲۷ ق: ج ۵، ۱۰۴)، درحالی‌که جدال میان نیروهای شومله به سرکردگی ابن‌سنکا و اسارت و قتل وی به‌دست سربازان خلیفه در سال ۵۶۹ ق (ابن‌اثیر ۱۳۸۶ ق: ج ۱۱، ۴۰۹) آشکارا ادعای ایشان را نقض می‌کند.

در جایی دیگر آورده است که: «بدون تردید، این خاندان در نظر مردم خوزستان بیگانه قلمداد می‌شدند» (ص ۱۶۰). از آن‌جا که هیچ استناد و گزارشی به‌دست نداده‌اند که در آن راجع به طرز تلقی مردم خوزستان در قبال شومله چیزی گفته باشد، استفاده از قید بدون تردید خالی از اشکال نخواهد بود. با استناد به ذهبی، شمس‌الدین علی را نیز به‌صورت قطعی به‌عنوان پسر بزرگ سوسیان معرفی کرده است (ص ۱۵۵). حتی اگر بپذیریم که روایت ذهبی درست باشد، در آن روایت هیچ اشاره‌ای به ارشدیت و فرزند بزرگ بودن او نشده است. هم‌چنین، علی‌بن سوسیان را مسئول دعوت از مؤیدالدین ابن‌قصاب برای مداخله در امور خوزستان معرفی کرده است (ص ۱۵۵)، در حالی که چنین مطلبی در منابع دیده نمی‌شود.

۳. کاستی‌های محتوایی

رکن اساسی مقاله پژوهشی نوآوری در یک یا چند جنبه در زمینه‌ی ارائه‌ی مطالب، زاویه‌ی دید، تحلیل‌ها، و نظریات است که مقاله را از پژوهش‌های پیشین متمایز می‌کند. مطالعه‌ی متن مقاله موردنقد در این زمینه کاستی‌هایی را نشان می‌دهد که شاید بتوان آن‌ها به‌صورت ذیل دسته‌بندی کرد:

۱.۳ نابسند بودن استدلال‌ها و در نتیجه ضعف استنتاجات

نوآوری در اثر پژوهشی مرهون اصالت و استحکام استدلال‌ها و در پی آن قوت استنتاج در ارائه‌ی پاسخ مستدل به پرسش‌های تحقیق است. در مقاله‌ی موردنقد، نویسندگان با طرح سه پرسش محوری در ابتدای مقاله، هدف خود را ارائه‌ی پاسخ به این پرسش‌ها اعلام کرده‌اند؛ در پرسش اول عوامل تأسیس و در پرسش سوم عوامل زوال حکومت شومله را مورد پرسش قرار داده‌اند. نویسندگان مقاله در پاسخ به پرسش اول، با برقراری ارتباط بین تأسیس این حکومت با اهمیت سیاسی و اقتصادی خوزستان و حضور افشارها در این ایالت، آن را به‌عنوان عامل پیدایش حکومت شومله معرفی کرده‌اند. بررسی متون تاریخی و تعمق در شرایط آن روزگار حاکی از آن است که این ادعای نویسندگان مبتنی بر دو پیش‌فرض نادرست است. نخست این‌که نگارندگان خاندان شومله را به‌عنوان یک خاندان حکومت‌گر محلی در خوزستان معرفی کرده‌اند. استفاده از اصطلاح خوزستان به‌نحوی انجام شده است که گویا همه‌ی قلمرو استان کنونی خوزستان تحت‌اختیار آل شومله بوده است و با این مقاله به‌نحوی سابقه‌ی تاریخی برای

وجود یک حکومت محلی یک پارچه و خودمختار در آن استان اثبات می‌شود، در حالی که براساس گزارش‌های موجود حکومت آل شومله بر همه خوزستان مسلط نبوده و در مقابل، بخش اعظم قلمرو آن‌ها در نواحی خارج از خوزستان قرار داشته است. حمدالله مستوفی به صراحت می‌گوید که «حسام‌الدین سولی (=شوهلی، شومله) آق‌سنقری (=افشری، افشاری) از توابع سلجوقیان حاکم آن دیار [= لرستان] و بعضی خوزستان بود» (مستوفی ۱۳۶۴: ۵۵۱). همین گزارش را عیناً شرف‌الدین بدلیسی و منجم‌باشی تکرار کرده‌اند (بدلیسی ۱۳۷۷: ۳۳؛ منجم‌باشی ۲۰۱۶: ۱۹۲-۱۹۳). براساس این توصیف معلوم است که شومله حکمران لرستان بوده است که فقط بخشی از خوزستان را نیز زیر فرمان داشته است. حال این پرسش مطرح است که شومله کدام بخش از خوزستان را زیر فرمان داشت؟ چنان‌که برخی محققان نیز به درستی اشاره کرده‌اند قلمرو شومله علاوه بر همه سرزمین‌های لرستان پشت‌کوه و پیش‌کوه فقط شمال خوزستان را شامل بوده است (کسروی ۱۳۰۶: ۵۹۶-۵۹۹؛ زریاب خوبی ۱۳۶۲: ۶۱۳-۶۱۷). در عین حال، به رغم ادعای برخی پژوهش‌گران مبنی بر گسترده‌گی سلطه شومله (و از طریق او سلطه سلجوقیان) بر بنادر و سواحل شمال‌غربی خلیج فارس (خیراندیش ۱۳۸۱: ۹۲)، اشارات مبهم و مختصر ابن‌اثیر و ابن‌دبیتی نشان می‌دهد که در قرن ششم نواحی جنوب و جنوب‌غربی خوزستان، به مرکزیت هویزه، در دست حکمرانان مطیع خلیفه بوده است (ابن‌اثیر ۱۳۸۶ق: ج ۱۱، ۱۵۷؛ ابن‌دبیتی ۱۴۲۷: ج ۳، ۳۷۲). بنابراین، با قاطعیت نمی‌توان گفت که این خاندان حکومت‌گر فقط اتابکان خوزستان بوده‌اند، بلکه خاندان حکومت‌گر محلی در لرستان پیش‌کوه، پشت‌کوه، و شمال خوزستان بوده‌اند که گاهی در فارس و گاهی در عراق نیز پیش‌روی‌هایی داشته‌اند.

دوم این که همه آن‌چه را که نگارندگان درباره اهمیت سیاسی و اقتصادی خوزستان آورده^۳ و آن را عامل پیدایش حکومت بنی‌شومله دانسته‌اند، مربوط و مستند به گزارش‌های جغرافیایان قرن چهارم هم‌چون اصطخری (د حدود ۳۴۰ق)، ابن‌حوقل (د حدود ۳۶۷ق و اندکی بعد از آن)، و مقدسی (د حدود ۳۸۰ق) است. تنها منبع قابل قبول در این قسمت، استناد به گزارش عظاملک جوینی مبنی بر اختصاص مالیات خوزستان به جامه‌خانه سلطانی در عهد سلجوقی (جوینی ۱۳۷۵: ج ۲، ۲) است. البته بعید است که این اشاره به اختصاص مالیات خوزستان به جامه‌خانه سلطانی نیز بتواند به تنهایی اهمیت اقتصادی این ایالت را اثبات کند. اهل تاریخ خود واقف‌اند که شرایط جوامع مختلف در طول زمان تغییر می‌کند و بر مبنای گزارش‌های اوایل قرن چهارم نمی‌توان وضعیت خوزستان در اواخر قرن ششم را بررسی کرد. به‌ویژه که

نانت پاین (Nanette Pyne) در تحقیقات خود با بهره‌گیری از اسناد متعدد تاریخی، باستان‌شناختی، و سکه‌شناختی اثبات کرده است که روند ضعف، زوال، و انحطاط اقتصادی در خوزستان از سال ۳۱۶ ق آغاز شده بود و با تداوم تدریجی روند انحطاط در عهد سلجوقیان این انحطاط فزاینده در نیمه دوم قرن ششم ادامه داشت (Pyne 1982: 267). بنابراین، نمی‌توان بر مبنای گزارش‌های قرن چهارم درباره اهمیت اقتصادی خوزستان اغراق کرد. عجیب است که نویسندگان با استناد به همان گزارش‌های جغرافیایان یوسان قرن چهارم درباره اهمیت اقتصادی خوزستان آن را به‌عنوان عامل زوال آل شومله هم معرفی کرده‌اند که خود نقض غرض است. اگر بر اساس سلسله گزارش جغرافیایی بتوان توانایی‌های اقتصادی و آبادانی یک منطقه را مهم‌ترین عامل پیدایش یک سلسله دانست، بر اساس همان گزارش‌ها نمی‌توان اقتصاد آن منطقه را عامل زوال همان سلسله تلقی کرد، مگر این‌که تغییرات و دگرگونی شرایط اقتصادی اثبات و در نظر گرفته شود که البته نویسندگان مقاله چنین دگرگونی را در خوزستان ذکر نکرده‌اند. بر این اساس، اطلاق عنوان اتابکان (فقط) خوزستان به آل شومله^۴ و ایجاد ارتباط بین اهمیت این ایالت با حیات سلسله چندان صحیح به نظر نمی‌رسد.

در پاسخ به پرسش سوم نیز چهار مورد را به‌عنوان علل یا عوامل سقوط و زوال سلسله آل شومله بر شمرده‌اند. در این میان، عامل اول و دوم را به ترتیب ایجادنشدن مشروعیت مستقل و محبوب‌نبودن نزد مردم معرفی کرده‌اند. چنان‌که پیداست این دو عامل در ارتباط با یکدیگر و در واقع دو روی یک سکه‌اند. بدین معنا که یک حکومت برای تداوم خود به مشروعیت و مقبولیت اجتماعی به‌صورت توأمان نیاز دارد. کسب قدرت فرایندی است که در ابتدای کار بر مبنای زور و سلطه آغاز می‌شود، ولی تداوم قدرت به کسب مشروعیت و مقبولیت نیاز دارد. بدین ترتیب که یک حکمران پس از استیلا بر مسند فرمان‌روایی در ابتدا تلاش می‌کند که با اتصال قدرت خود به یک منبع مشروعیت‌بخش (اعم از آسمان، خدا، قدرت‌های مشروع موجود، و جز آن) و یا از طریق انتساب به قدرت‌های پیشین یا موجود، سلطه خود را مشروع جلوه دهد و سپس به‌صورت عملی تلاش برای جلب حمایت و مقبولیت مردمی را پی می‌گیرد. معمولاً در این قسمت، حفاظت از منافع طبقات اجتماعی از طریق برقراری امنیت، ایجاد عمران و آبادانی، و کارهای عام‌المنفعه مطلوب و مقصود حکمرانان است که مقبولیت عمومی مردم تحت فرمان را نیز در پی دارد.

از آن‌جاکه در روند کسب مشروعیت و مقبولیت اجتماعی عملکرد همه حکمرانان (برحسب شرایط خاص قلمرو تحت فرمان) یکسان است، دسته‌بندی مشروعیت به مستقل و غیرمستقل

معنا و مفهوم ندارد. ایجاد مشروعیت فرایندی نیست که مستقل و غیرمستقل داشته باشد. آنچه فرق دارد گستره و میزان قلمرو و افراد تحت فرمان است که براساس آن می‌توان حکومت‌ها را به دو دسته حکومت‌های محلی، مرکزی، یا سراسری تقسیم کرد. بدیهی است که حکومت محلی همواره به‌عنوان زایده‌ای از قدرت مرکزی و تابع آن است و ایجاد مشروعیت مستقل از حکومت مرکزی برای حکومت محلی معنا و مفهوم ندارد و هر نوع تلاش در این خصوص می‌تواند خشم و واکنش تند حکومت‌های مرکزی را به دنبال داشته باشد.

حکمرانان محلی با پذیرش اطاعت و تبعیت از قدرت مشروع مرکزی (خواه سلطان یا خلیفه باشد و خواه خان نامسلمان مغول) مشروعیت یافتند و می‌توانستند قدرت خود را حفظ کنند. وجود القاب مختوم به «الدین» هم‌چون حسام‌الدین، شرف‌الدین، غرس‌الدین، مظفرالدین، و شمس‌الدین آشکارا پیوند و ارتباط میان این دربار با خلافت عباسی را نشان می‌دهد. اتخاذ عنوان اتابکی نیز مؤید پیوند آن‌ها با دستگاه سلطنت سلجوقی است. علاوه بر این، ضرب توأمان نام خلیفه عباسی و سلطان سلجوقی بر مسکوکات فرمان‌روایان این سلسله (Akopyan and Mosanef 2010: 23; Akopyan and Mosanef 2009: 5-7) نیز حاکی از پیوند مستحکم این حکومت محلی با هر دو قدرت مشروعیت‌بخش آن روزگار است. حکومت اتابکان آذربایجان و سلغری فارس نیز از نظر مشروعیت تفاوت چندانی با آل شومله نداشتند، ولی آن دو حکومت در تعامل با سلاطین خوارزمشاهی و خلافت عباسی مدت قابل‌توجهی بعد از سقوط سلجوقیان دوام آوردند. با اضمحلال سلطنت سلجوقی، فرزندان شومله هم (هم‌چون ملوک فارس و آذربایجان) می‌توانستند فقط بر خلافت متکی شوند یا با سلطنت خوارزمشاهی ارتباط برقرار کنند. ثانیاً همان توجیه مشروعیت‌بخشی، که بر اثر ارتباط با خلافت عباسی و پیوند با دستگاه سلطنت سلجوقی ایجاد شده بود و چهل سال حکومت آن‌ها را تداوم بخشیده بود، یک‌باره، یک‌روزه، و ناگهان نمی‌توانست نیست و نابود شود.

برای اثبات عامل دوم، یعنی محبوب‌نبودن نزد مردم، نیز نگارندگان به نقض حرف پیشین خود پرداخته‌اند. این درحالی است که هنگام تأسیس یکی از عوامل بنیان این حکومت را حضور افشارها در خوزستان برشمرده است، ولی در این جا، با استناد به همان قضیه، آل شومله را حکمرانان بیگانه و بدون پایگاه مردمی بومی تلقی کرده است. اگر میزان و تعداد افشارها در خوزستان به حدی بود که به‌پشتوانه آن‌ها بتوانند یک حکومت جدید را از کم‌عدم به صحرای وجود بیاورند، چگونه نمی‌توانستند به‌پشتوانه همان‌ها حکومت چهل‌ساله خود را تداوم بخشند؟ مگر برای افشارها چه اتفاقی افتاده بود؟ با توجه به سکوت منابع در این باره، به نظر

می‌رسد که این تناقض‌گویی معلول ذهن نویسندگان است و مستند به هیچ سند و مدرکی نیست. در ادامه همین بحث، فقط از یک روایت ذهبی نتیجه گرفته‌اند که آل شومله افراد ظالمی بودند که دادگری پیشه نکردند و با قتل و غارت بدنامی را برای خود به ارمغان آوردند.

چنان‌که معلوم است ذهبی (د ۷۴۸ق)، با بیش از یک‌قرن و نیم‌فاصله در مقایسه با دوران آل شومله، جز رونویسی گزارش منابع قبل از خود کاری انجام نداده است. گزارش ذهبی در شرح مرگ شومله این است که «لَا رَحْمَةَ اللَّهُ، فَمَا كَانَ أَظْلَمَهُ وَأَغْشَمَهُ» «خدایش نیامرزد که بسیار ظالم و ستم‌گر بود» (ذهبی ۱۴۱۳ق: ج ۳۹، ۳۹۵). ذهبی همین قضیه را در کتاب‌های دیگر خود با عبارت‌هایی دیگر مبنی بر خشنودی مسلمانان از مرگ او تکرار کرده است. یک‌بار آورده است که «فَرِحَ بَذَلِكِ الْمُسْلِمُونَ» (ذهبی ۱۴۱۲ق: ج ۲۱، ۶۵) و بار دیگر آورده است: «كَانَ ظَالِمًا جَبَّارًا، فَرِحَ النَّاسُ بِمِصْرَعِهِ» (ذهبی ۱۴۰۵ق: ج ۳، ۵۹). حال پرسش این است که این افراد و مسلمانان خشنود از مرگ شومله چه کسانی بودند؟ شورش مردم فارس علیه بدرفتاری اتابک فارس و سپس شومله در سال ۵۶۴ق (ابن‌اثیر ۱۳۸۶ق: ج ۱۱، ۳۴۷-۳۴۸)، ظالمانه خواندن قواعدی که وزیر خلیفه بعد از سقوط آل شومله در خوزستان گذاشته بود (راوندی ۱۳۶۳: ۳۸۱) و قیام لشکریان علیه کوتوال منصوب سوسیان در ۵۸۹ق به واسطه سوءسیرت (ابن‌اثیر ۱۳۸۶ق: ج ۱۲، ۱۰۴) نشان می‌دهد که مردم آن زمان رفتارهای ظالمانه را تحمل نمی‌کردند. نه تنها درباره دوران حکومت شومله گزارش خشم و نارضایتی در دست نداریم، بلکه به تصریح ابن‌اثیر بلافاصله بعد از مرگ شومله فرزندش به تخت نشست. اگر مردم تحت فرمان از ظلم امیر شومله آن اندازه به‌ستوه آمده بودند که با مرگ او خوش حال شوند، چرا و چگونه اجازه دادند تا پسرش شرف‌الدین امیران بر تخت بنشیند؟ چرا از قاتل شومله، اتابک محمد جهان پهلوان، درخواست نکردند تا سرزمین آن‌ها را تصرف و در آن‌جا دادگستری کند؟ مضاف‌براین، حتی اگر شومله هم ظالم باشد، مردم قلمرو او بیست سال تمام زیر فرمان پسرش شرف‌الدین امیران بودند. در این صورت، چرا ظلم و ستم شومله باید بیست سال بعد اثر بگذارد؟ چگونه است که به محض صدور بدرفتاری از حاکم منصوب سوسیان در یکی از قلعه‌ها، سپاهیان بر او شوریدند و او را به قتل رساندند، ولی چهل سال ظلم شومله و فرزندانش را تحمل می‌کنند؟ به‌وضوح پیداست که ذهبی شرایط و احساسات مردم تحت فرمان شومله را بازگو نمی‌کند، بلکه فقط گزارش‌های برجای‌مانده از مورخان درباره خلافت عباسی را بازگو می‌کند. آری، خلیفه عباسی از اقدامات و رفتار شومله، که مورخان بغداد آن را خدعه‌آمیز اطلاق کرده‌اند (ابن‌جوزی ۱۴۱۲ق: ج ۱۸، ۲۱۶؛ سبط ابن‌جوزی ۲۰۱۳ق: ج ۲۱، ۲۳۲)، آرام نداشت و

طبیعتاً با به خاک افتادن شومله هم خلیفه و هم هواداران آن نفس راحتی کشیده‌اند و از این روی داد خشنود شده‌اند. بنابراین، روایت ذہبی نمی‌تواند توجیه‌کننده محبوب‌نبودن خاندان شومله نزد مردم باشد و براساس گزارش‌های موجود، تحلیل نگارندگان در این باره بی‌پایه به نظر می‌رسد و محبوب‌نبودن نزد مردم از دلایل زوال سلسله نیست.

گزارش ابوجاء قمی درباره وضعیت اجتماعی در قلمرو شرف‌الدین امیران در حدود سال ۵۸۴ق با این عبارات اغراق‌آمیز که «در هیچ طرف صادر و وارد را در راه این امن نیست که در این نواحی. رقبه هیبت او تب تشویش آن ولایت بسته است. صعلوکان و راه‌زنان [که] چون عقاب متاع کاروان بر بودندی، به تصوف و زهد سر برآورده‌اند. سر آن دارند که سجاده بر سر آب افکنند و آن را کشتی سازند» (قمی ۱۳۶۳: ۲۳۳) گویای آن است که حداقل شرف‌الدین امیران از برقراری امنیت اجتماعی، که اصلی‌ترین اقدام برای جلب مقبولیت اجتماعی و محبوبیت مردمی است، غافل نبوده است. به این ترتیب، پیداست که نگارندگان در برشمردن دو مورد نخست، به عنوان عوامل زوال سلسله، به خطا رفته‌اند یا این‌که نتوانسته‌اند بر مبنای مستندات آن را اثبات و تبیین کنند. بر این اساس، معلوم است که از ارائه پاسخ کافی و روشن به پرسش سوم نیز بازمانده‌اند.

پس از شرح نسبتاً کاملی از منازعات امیر شومله با حکومت‌های هم‌جوار (ص ۱۵۳) ادعا شده است:

به نظر می‌رسد سیاست توسعه‌طلبانه ارضی امیر شمله و خوی جنگ‌طلبی وی از یک سو و موقعیت سوق‌الجیشی خوزستان و تضاد منافع دولت‌های بزرگ (سلطنت سلجوقی و خلافت عباسی) از سوی دیگر مانع از به‌ثمر رسیدن تلاش‌های دو طرف برای ایجاد روابط دوستانه و مسالمت‌آمیز بین دولت محلی امیر شمله و دولت‌های مجاورش شد.

چنان‌که پیداست این استنتاج بی‌معنا و آشفته است. در مطالب مطرح‌شده، نگارندگان فقط سیاست توسعه‌طلبی ارضی و خوی جنگ‌طلبی امیر شومله را توضیح داده‌اند که همواره با خلیفه، سلغریان فارس، و اتابکان آذربایجان در جدال بود. مطلبی درباره تضاد بین سلطنت سلجوقی و خلافت عباسی و به‌ویژه تأثیر آن در خوزستان و حکومت شومله ذکر نکرده‌اند. در منابع نیز مطلبی دال بر نقش خوزستان در این تنازع بین سلطنت و خلافت دیده نمی‌شود. از این رو، دو سطر پایانی فاقد معنی به نظر می‌رسد. متون و منابع تاریخی نشان نمی‌دهند که کسی «برای ایجاد روابط دوستانه و مسالمت‌آمیز بین دولت محلی امیر شمله و دولت‌های مجاورش» اقدام و تلاش مشخصی انجام داده باشد؛ خواه به نتیجه رسیده یا نرسیده باشد.

حکیم زجاجی در شعر خود به توصیف نبرد شومله با اتابک محمد جهان پهلوان و کشته‌شدن او در نبرد پرداخته است (حکیم زجاجی ۱۳۸۳: ج ۲، ۱۳۲۱)، ولی نگارندگان محترم در فرازی از مقاله با تفسیر وارونه و غیرواقعی از ابیات زجاجی مدعی‌اند که شرف‌الدین امیران فرزند شومله در شورش ملک محمدبن طغرل علیه سلطان سلجوقی نقش داشته است (ص ۱۵۴). سپس در ادامه، با استناد به صدرالدین حسینی، ضمن شرح کامل کناره‌گیری شرف‌الدین امیران بن شومله از حمایت ملک محمدبن طغرل (که شوهر خواهرش بود) و حتی پناه‌دادن به وی در خوزستان (حسینی ۱۹۳۳: ۱۶۹-۱۷۰)، با مطلق‌گرایی، تضعیف حکومت بنی شومله در زمان فرزندانش را نتیجه گرفته‌اند و مدعی هستند که حکومت آل شومله بسیار ضعیف شده است و «جرئت هیچ‌گونه مقابله و اظهار وجود علنی در مقابل ایلدگزیان را نداشتند. با وجود این، مخفیانه به توطئه‌چینی و فتنه‌انگیزی علیه آنان می‌پرداختند» (ص ۱۵۴). آشکار است که در متن، هیچ سند و مدرکی را دال بر توطئه‌چینی و فتنه‌انگیزی آل شومله ارائه نکرده است.

۲,۳ بازشناسی و معرفی نادرست برخی اعضای خاندان شومله

مهم‌ترین رکن مقاله موردنقد معرفی و بازشناسی اعضای خاندان است که نگارندگان نیز با تنظیم نسب‌نامه دغدغه و تلاش خود را در این زمینه نشان داده‌اند. تعمق در متن مقاله و نسب‌نامه مذکور نشان از توفیق‌نیافتن نگارندگان در نیل به هدف است.

آن‌ها با استناد به فسایی، یعقوب‌بن ارسلان افشری را با شومله تطبیق می‌کنند (ص ۱۴۸) که چندان درست به نظر نمی‌رسد. نخستین بار رشیدالدین فضل‌الله (همدانی ۱۳۸۶: ۳) این تطبیق را انجام داده و دیگر مورخان هم چون میرخواند (۱۳۳۹: ج ۴، ۳۵۴) و فسایی (۱۳۸۲: ج ۱، ۲۴۶، ۲۴۹) آن را تکرار کرده‌اند، اما از آن‌جا که منابع قرن ششم نام کامل شومله را به صورت ایلدغدی (ایلدغدی یا کتغدی) بن کشطغان (قشطغان) نوشته‌اند (اصفهانی ۱۴۰۰: ق: ۲۱۲، ۲۶۱؛ قمی ۱۳۶۳: ۲۳۳؛ مختارات ۱۳۷۸: ۲۰۶-۲۰۷) و شومله نیز نام خود را بر روی سکه‌هایش حسام‌الدین ایلدغدی ثبت کرده است (Akopyan and Mosanev 2010: 23) پذیرش یکی بودن آن دو دشوار است.

درباره سرنوشت حکومت بنی شومله در زمان شرف‌الدین امیران بن شومله با استناد به سکوت منابع در ذکر نام آن، فرزند شومله، که به اسارت اتابک آذربایجان درآمده بود، و هم‌چنین با استناد به سوگندنامه مورخ ۲۷ محرم ۵۷۳ ق اتابک آذربایجان این احتمال را مطرح کرده‌اند که شرف‌الدین امیران همان فرزند مأسور شومله باشد که حالا با حمایت اتابک

آذربایجان به حکومت خوزستان بازگشته بود (ص ۱۵۳)، اما توجه به تاریخ مرگ شومله در سال ۵۷۰ ق، تأکید ابن‌اثیر بر این که بلافاصله بعد از مرگ شومله فرزندش جانشین او شد (ابن‌اثیر ۱۳۸۶ ق: ج ۱۱، ۴۲۴)، و تاریخ سوگندنامه در ۲۷ محرم ۵۷۳ ق^۶ نادرست بودن این ادعا را نشان می‌دهد. هم‌چنین، هم‌چنان که لمبتون هم شگفت‌زده شده است (Lambton 1988: 107)، در متن سوگندنامه اتابک محمد سوگند خورده است که به قلمرو شرف‌الدین امیران تعرض نکند نه بالعکس. سوم این که ابوبکر راوندی در شرح منازعات و رقابت بین سلطان سلجوقی و اتابکان آذربایجان از یک فرزند شومله با نام غرس‌الدین (= یا عز‌الدین؟) یاد کرده است که در بین هواداران سلطان سلجوقی علیه اتابک آذربایجان، قزل ارسلان (حک ۵۸۲-۵۸۷ ق) می‌جنگید (راوندی ۱۳۶۴: ۳۴۷). محتمل‌تر این است که غرس‌الدین همان فرزند مأسور شومله باشد، ولی نگارندگان مقاله مورد بحث به‌طور کامل از وجود این فرد بی‌خبرند.

داده‌های مقاله درباره برادرزادگان شومله نیز آشفته است. ابن‌اثیر چندبار بدون ذکر نام از برادرزاده شومله یاد کرده و او را «ابن سنکا» خوانده است که سرانجام در سال ۵۶۹ ق به‌دست لشکریان خلیفه افتاده و به‌قتل رسیده است (ابن‌اثیر ۱۳۸۶ ق: ج ۱۱، ۳۲۲-۳۲۳، ۳۴۷، ۳۹۰-۳۹۱، ۴۰۹). همان مورخ، در جای دیگر، از اسارت برادرزاده شومله با نام قلیج در سال ۵۶۲ ق به‌دست سپاه خلیفه خبر داده است (ابن‌اثیر ۱۳۸۶ ق: ج ۱۱، ۳۲۹)، اما از آن‌جا که نام پدر وی را به‌دست نداده است، با قطعیت نمی‌توان گفت که او هم فرزند سنکاست. اصولاً معلوم نیست که شومله چند برادر داشته است که بتوان فهمید این قلیج فرزند کدامین برادر اوست، اما براساس مندرجات ابن‌اثیر درباره حضور ابن‌سنکا در بصره و واسط در همین زمان (همان: ۳۲۸)، می‌توان حدس زد که این فرد همان «ابن سنکا»ی قبلی نباشد. علاوه‌براین، به‌گفته مورخان در آخرین نبرد شومله در سال ۵۷۰ ق، که به مرگش منتهی شد، فرزند شومله و برادرزاده‌اش هم اسیر شدند (همان: ۴۲۴). البته ابن‌جوزی به‌جای برادرزاده‌اش (= ابن‌اخیه)، خواهرزاده‌اش (= ابن‌اخته) را نوشته است (ابن‌جوزی ۱۴۱۲: ج ۱۸، ۲۱۶). اگرچه هویت این برادرزاده معلوم نیست، با توجه به مرگ ابن‌سنکا در سال قبل (۵۶۹ ق) این فرد قطعاً همان ابن‌سنکا نیست، اما در خصوص این که آیا او همان قلیج است یا فردی دیگری بوده است، اظهار نظر نمی‌توان کرد. هم‌چنین، نمی‌توان فهمید که آیا او فرزند دیگری از سنکاست یا شومله برادر دیگری غیر از سنکا هم داشته است. نویسندگان مقاله، بدون توجه به این موارد و بدون ارائه سند، نام «ابن سنکا» را با قطعیت تمام به‌صورت «قطیع بن سنکا» نوشته‌اند (ص ۱۵۱-۱۵۲). از آن‌جا که از اسارت برادرزاده شومله به‌نام «قطیع بن سنکا» در سال ۵۶۲ خبر داده‌اند (ص ۱۵۱)، در حالی که به‌گفته ابن‌اثیر نام این فرد «قلج» آمده است، به‌نظر می‌رسد که این خطا به‌واسطه قرائت نادرست

نام قلیج اتفاق افتاده باشد، ولی شگفت است که در نسب‌نامه ترسیم‌شده نام قلیج و قطیع را به‌عنوان دو برادر، که هر دو فرزند سنکا بوده‌اند، ثبت کرده‌اند. چنان‌که پیداست، این فقره نیز حاوی تناقض‌گویی و استنتاج غیرعلمی است.

در فرازی از مقاله، بدون ارائه مأخذ، مرگ سوسیان را در سال ۵۹۰ ق تعیین کرده‌اند (ص ۱۵۵)، درحالی‌که ابن‌ساعی، به‌وضوح زمان مرگ سوسیان را به‌صورت دقیق در روز شنبه اول رمضان ۵۹۸ ق در بغداد می‌داند و محل زندگی او در بغداد موسوم به «دار سوسیان» حداقل تا یک قرن بعد به همین نام مشهور و معروف بود (ابن‌ساعی ۱۹۳۴: ۹۶؛ ابن‌فوطی ۱۳۷۴: ج ۱، ۱۴۶، ج ۵، ۲۷۵؛ ابن‌فوطی ۱۴۲۴: ۱۹۱، ۲۱۱).

گزارش نویسندگان درباره زوال سلسله و آخرین حکم‌ران آن خاندان نیز مغلوپ به‌نظر می‌رسد. به‌طور کلی، روایات موجود درباره زوال سلسله بنوشومله آشفته و مغشوش‌اند و محقق باید با دقت نظر و نگاه منتقدانه با آن‌ها مواجه شود. برخورد غیرمنتقدانه نگارندگان با این روایات و ترجیح روایت ذهبی عجیب است. ذهبی در این رابطه دو گزارش مختصر یک‌سطری آورده است. این دو گزارش که اولی درباره علی‌بن شومله و دومی درباره علی‌بن سوسیان‌بن شومله است، متناقض به‌نظر می‌رسند. نگارندگان نه‌تنها هیچ توضیح و راه‌حلی برای این تناقض ندارند، بلکه با قاطعیت و به‌صورت مطلق مدعی شده‌اند که «به‌جز این دو گزارش، در منابع تاریخی هیچ اشاره دیگری به سرنوشت خاندان شومله در بغداد و چگونگی برخورد خلیفه با آنان نشده است». این سخن خطاست و رجوع به منابع تاریخی متعدد هم‌چون ابن‌اثیر، سبط ابن‌جوزی، و جز آن نه‌تنها خلاف آن را نشان می‌دهد، بلکه معلوم می‌سازد که ذهبی یا کاتب نسخه آن دچار سهو شده و با تصحیف و تحریف روایت، از طریق ادغام شمس‌الدین علی‌بن شومله و سوسیان‌بن شومله، یک شخص جعلی جدید با نام علی‌بن سوسیان‌بن شومله ساخته است که وجود خارجی نداشته است. صرف‌نظر از ترجمه نادرست نگارندگان از گزارش اول ذهبی (که زیننده مقاله پژوهشی نیست)^۷ معلوم است که اعتماد به روایت ذهبی و احتمالاً شوق ناشی از دست‌یابی به این شخصیت جعلی نگارندگان را در تنظیم نسب‌نامه خاندان شومله به خطا برده است.

۴. نتیجه‌گیری

این مطالعه نشان داد که مقاله «بررسی تأسیس و زوال حکومت محلی آل شومله در خوزستان عصر سلجوقی» با وجود اهمیت موضوع، نوآوری در انتخاب موضوع، و نتایج متفاوت، به‌دلیل

رعایت نکردن روش علمی در ارائه مطلب و استناد به منابع، شروط لازم برای یک مقاله علمی - پژوهشی استاندارد و یک متن طلایه‌دار در یک عرصه پژوهشی را ندارد و از جهات مختلف کاستی‌هایی دارد که از آن جمله می‌توان به ناهماهنگی عنوان و محتوا، بی‌توجهی به سابقه تحقیق، بی‌توجهی به نقد منابع و روایات، استفاده نکردن مطلوب از منابع، استفاده از گزاره‌های قطعی، مطلق و کلی، نابسند بودن استدلال‌ها، و در نتیجه ضعف تحلیل‌ها و استنتاجات، فهم ناصحیح برخی گزارش‌های تاریخی، و در نتیجه اغلاط مضمونی در بازشناسی اعضای خاندان شومله اشاره کرد که نویسندگان را از نیل به هدف بازداشته است و با این وضعیت نمی‌تواند در عرصه پژوهشی قابل استفاده باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. گفتنی است که هم‌زمان با انتشار این مقاله، مقاله دیگری توسط نگارنده با عنوان «خاندان حکومت‌گر بنوشومله؛ مسئله مشروعیت و سیاست‌های محلی آن» به چاپ رسیده است که البته نگارندگان این مقاله امکان مطالعه آن را نداشته‌اند.
۲. هنوز این بخش از کتاب *جامع‌الدول* چاپ نشده است و به صورت نسخه خطی در کتاب‌خانه‌های ترکیه به‌ویژه نورعثمانیه نگهداری می‌شود.
۳. البته نگارندگان محترم مقاله درباره اهمیت سیاسی فقط یک سطر درباره قرارگرفتن خوزستان در حد فاصل عراق و فارس نوشته و آن را رها کرده‌اند و مابقی بحث را به مباحث اقتصادی تخصیص داده‌اند.
۴. اگر بگوییم اتابکان لرستان و خوزستان درست‌تر خواهد بود.
۵. چنان‌که پیداست، متأسفانه نگارندگان در قرائت و نقل درست این عبارت ذهبی هم موفق نبوده‌اند و آن را هم تحریف کرده‌اند که «لا رحمة الله علیه، فمان کان أظلمه و أغشمه».
۶. قسمت دهگان تاریخ عهدنامه مخدوش است. شادروان ایرج افشار یک‌بار این تاریخ را ثلث و خمسين و خمسمائة (۵۵۳ق) قرائت کرده بود، ولی چنان‌که شادروان زریاب خویی به‌درستی اشاره کرده، باید آن را ثلث و سبعین و خمسمائة (۵۷۳ق) خواند. لذا در هنگام چاپ مجموعه کامل منشآت موسوم به *المختارات من الرسائل* آن را تصحیح کرده و ۵۷۳ نوشته است (بنگرید به افشار ۱۳۵۶: ۸۲-۹۰؛ زریاب خویی ۱۳۶۲: ۶۱۳-۶۱۷؛ *المختارات من الرسائل* ۱۳۷۸: ۲۰۶-۲۱۱).
۷. اصل روایت ذهبی، ذیل حوادث سال ۵۸۹ق این است: «قدم علیّ بن الأمير شملة إلى الخليفة بمفاتيح قلاع أبيه، فخلع عليه» (ذهبی ۱۴۱۳: ج ۴۱، ۸۹). نویسندگان آن را چنین ترجمه کرده‌اند: «علی به

حضور خلیفه رسید و کلید قلعه‌های پدرش را تقدیم کرد. خلیفه او را از فرمان‌روایی خوزستان خلع نمود» (ص ۱۵۶)، ولی چنان‌که پیداست عبارت «خلع علیه» را به صورت «او را از فرمان‌روایی خوزستان خلع نمود» معنا کرده‌اند که خطاست. خلع علیه یعنی «او را خلعت دادند». طبق رسمی که از دربار خلافت شناخته شده است، خلعت دادن معمولاً با اعطای لوا و لقب همراه بود. از آن‌جاکه در گزارش بعدی ذهبی، مربوط به سال ۵۹۱ق، نام علی را به صورت شمس‌الدین علی ضبط کرده است (ذهبی ۱۴۱۳: ج ۴۲، ۷)، تصور می‌رود که در همان مرحله اول همراه با خلعت لقب شمس‌الدین نیز به او اعطا شده باشد.

کتاب‌نامه

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۸۶ق)، *الکامل فی التاریخ*، تصحیح کارل یوهانس تورنبرگ، بیروت: دار صادر.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (۱۴۱۲)، *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطاء، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن دبیثی، محمد بن سعید (۱۴۲۷)، *ذیل تاریخ مدینة السلام*، تحقیق بشار عواد معروف، بیروت: دار الغرب الاسلامی.
- ابن ساعی، تاج‌الدین علی بن انجب (۱۹۳۴)، *الجامع المختصر فی عنوان التواریخ و عیون السیر*، عنّی بنشره مصطفی جواد، ج ۹، بغداد: مطبعة السریانیة الکاتولیکیه.
- ابن فوطی، کمال‌الدین عبدالرزاق بن احمد (۱۳۷۴)، *مجمع الآداب فی معجم الالتاب*، تحقیق محمد الکاظم، تهران: وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی.
- ابن فوطی، کمال‌الدین عبدالرزاق بن احمد (۱۴۲۴)، *الحوادث الجامعه*، تحقیق مهدی النجم، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- اصفهانى، عماد‌الدین کاتب (۱۴۰۰ق)، *زبدة‌النصرة و نخبة‌العصره*، تلخیص فتح‌بن علی بنداری، بیروت: دار الآفاق الجدیة.
- افشار، ایرج (۱۳۵۶)، «عهدنامه‌ای از اتابک محمد ایلدگری»، *مجله تاریخ دانشگاه تهران*، س ۱، ش ۲.
- بدلیسی، شرف‌الدین (۱۳۷۷)، *شرف‌نامه*، تصحیح زرنوف، تهران: اساطیر.
- بناکتی، داود بن محمد (۱۳۴۸)، *تاریخ بناکتی*، به‌کوشش جعفر شعار، تهران: انجمن آثار ملی.
- جوینی، عطاء‌ملک (۱۳۷۵)، *تاریخ جهانگشای*، تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
- حسینی، صدرالدین ابوالفوارس (۱۹۳۳)، *اخبارالدوله السلجوقیه*، تصحیح محمد شفیع، لاهور.
- حکیم زجاجی (۱۳۸۳)، *همایون‌نامه*، تصحیح علی پیرنیا، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

نقد و بررسی مقاله «بررسی تأسیس و زوال ... (محسن رحمتی)» ۴۷

خیراندیش، عبدالرسول (۱۳۸۱)، «پرتغالی‌ها و اقتصاد دریایی ایران»، پژوهش‌نامه علوم انسانی، پیاپی ۳۴،
ذهبی شمس‌الدین محمدبن احمد (۱۴۰۵)، *العبر فی خبر من غیر*، تحقیق ابوهاجر محمد السعیدبن
بسیونی زغلول، بیروت: دار الکتب العلمیه.

ذهبی شمس‌الدین محمدبن احمد (۱۴۱۲)، *سیر أعلام النبلاء*، تحقیق شعیب الأرنؤوط و ...، بیروت:
مؤسسه الرساله.

ذهبی شمس‌الدین محمدبن احمد (۱۴۱۳)، *تاریخ الاسلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت:
دار الکتب العربی.

راوندی، علی بن سلیمان (۱۳۶۳)، *راحة الصدور و آية السرور*، تصحیح محمد اقبال، تهران: علمی.

رحمتی، محسن (۱۳۹۷)، «خاندان برسقی و تحولات عصر سلجوقی»، پژوهش‌های تاریخی دانشگاه
اصفهان، دوره جدید، س ۱۰، پیاپی ۳۷.

رحمتی، محسن (۱۴۰۰)، «خاندان حکومت‌گر بنوشومله؛ مسئله مشروعیت و سیاست‌های محلی آن»،
پژوهش‌نامه تاریخ‌های محلی، س ۹، پیاپی ۱۸.

زریاب خویی، عباس (۱۳۶۲)، «سوگندنامه جهان پهلوان»، آینه، س ۹، ش ۸ و ۹.

سبط ابن جوزی، یوسف (۲۰۱۳)، *مرآة الزمان فی تواریخ الاعیان*، تحقیق ابراهیم الزبیق، جزء ۲۱ و ۲۲،
دمشق: دار الرساله العالمیه.

صدقی، ناصر (۱۳۸۸)، «بررسی روندهای شکل‌گیری و دگرگونی نظام اداره ایالات حکومت سلجوقی»،
تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء، س ۱۹، پیاپی ۷۷.

قمی، نجم‌الدین ابوالرجاء (۱۳۶۳)، *تاریخ الوزرا*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: مطالعات و
تحقیقات فرهنگی.

کرمانی، افضل‌الدین ابوحامد (۱۳۳۱)، *المضاف الی بدایع الزمان فی وقایع کرمان*، تصحیح و تحشیه
عباس اقبال اشتیانی، تهران: چاپخانه مجلس.

کسروی، احمد (۱۳۰۶)، «ایل افشار»، آینه، س ۲، ش ۸.

المختارات من الرسائل (۱۳۷۸)، به کوشش غلامرضا طاهر و ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات
محمود افشار.

مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴)، *تاریخ گزیده*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.

منجم‌باشی، احمدبن عیسی بن لطف‌الله (۲۰۱۶)، *جامع الدول؛ القسم الاول من دول القرن السادس و
فروعها*، تحقیق صالح‌بن محمد الربعی، رساله مقدمه لاستكمال متطلبات الحصول درجة الدكتوراه فی
التاریخ الاسلامی، جامعة القصیم، المملكة العربیة السعودیة.

مودت، لیدا و دیگران (۱۴۰۰)، «بررسی تأسیس و زوال حکومت محلی آل شومله در خوزستان عصر سلجوقی» تاریخ اسلام و ایران، س ۳۱، ش ۴۹، پیاپی ۱۳۹.

موسی اوغلو، ضیا (۱۳۸۳)، دولت اتابکان آذربایجان، ترجمه علی حسین‌زاده، تبریز: اختر.

میرخواند، محمدبن خاوندشاه (۱۳۳۹)، روضة الصفا، تهران: پیروز، ختام.

نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲)، سلجوق‌نامه، تصحیح اسماعیل افشار، تهران: کلاله خاور.

وصاف الحضرة، فضل‌الله بن عبدالله (۱۳۳۸)، تاریخ وصاف الحضرة، به‌اهتمام محمد مهدی اصفهانی، تهران: کتاب‌خانه ابن‌سینا و کتاب‌خانه جعفری تبریزی.

همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۸۶)، جامع‌التواریخ، تاریخ سلغریان فارس، تصحیح محمد روشن، تهران: میراث مکتوب.

Akopyan, A. and F. Mosanef (2009), "The Dīnārs of Amīr Amīrān, Atābek of Khūzestān", *Journal of Oriental Numismatic Society*, vol. 199.

Akopyan, A. and F. Mosanef (2010), "A Dīnār Of Hīsam al-Dīn Aydoghdī, Atābek of Khūzestān", *Journal of Oriental Numismatic Society*, vol. 202.

Bosworth, C. E. (1968), "The Political and Dynastic History of the Iranian World", *The Cambridge History of Iran*, vol. 5, J. A. Boyle (ed.), Cambridge: Cambridge University Press.

Fuad Kōprülü, M. (1986), "Afshar", *Encyclopaedia of Islam*, Leiden: Brill, vol. 1.

Lambton, Anne K. S. (1988), *Continuity and Change in Medieval Persia: Aspects of Administrative, Economic and Social History, 11th-14th Century*, London: I. B. Tauris.

Pyne, N. M. (1982), *The Impact of The Seljuq Invasion of Khuzestan: an Inquiry in to the Historical, Geographical, Numismatic and Archaeological Evidence*, Unpublished PHD Dissertation, University of Washington.

Sümer, F. (1999), *Oğuzlar (Türkmenlar): Tarihleri, Boy Teşkilati, Destanlari*, Istanbul: Türk Dünyası Araştırmaları Vakfı.